

درآمد سالانه کارگر به اندازه یک گوشی تلفن همراه نیست

دستکاری در اقتصاد به زیان ۹۷ درصد جامعه است



مولفه‌های مختلفی بر پیکره اقتصاد می‌نشینند تا گذران زندگی را برای انسان‌ها، تسهیل کنند. اشتغال یکی از مولفه‌های وابسته به این پیکره است. اگر اجزای داخلی اقتصاد خوب کار کنند، اشتغال کامل شکل می‌گیرد و نرخ بیکاری به پایین‌ترین میزان خود می‌رسد اما اگر این پیکره دچار مشکل شود، مشاغل بسته به شدت آسیب‌دیدگی، آرام‌آرام یا یک‌باره فرو می‌ریزند و دولت‌ها را دچار بحران می‌کنند. به همین دلیل، دولت‌ها بر نامه‌هایی را برای دست یافتن به اشتغال کامل با جلودگری از دخالت دستوری در بازارها و نرخ گذاری، بستن گریزگاه‌های فرار سرمایه و تسهیل قوانین سرمایه‌گذاری ترتیب می‌دهند. با این حال کشورهایی وجود دارند که بازارها را با هدف مدیریت سیاسی اوضاع، کنترل نرخ اسمی تورم، مدیریت جریان نقدینگی و... در کنترل خود می‌گیرند و توأم با آن، گلوگاه‌های فساد یا هدر رفت منابع را رها می‌کنند، توجهی به وضعیت نیروی کار نشان نمی‌دهند و اشتغال و معیشت آنها را در گیرالگوهای اقتصادی هزینه‌زا و بی‌سرانجام می‌کنند. ایران یکی از کشورهایی است که از گذشته، درگیر چنین وضعیتی بوده و دولت‌ها نتوانستند متناسب با ظرفیت‌های زیرساختی زمانه خود (متناسب با میزان جمعیت کشور) در آن شغل ایجاد کنند و منابع را با پرهیز از رانت‌جویی و دخالت در بازارها به نفع جریان‌های صاحب قدرت، مدیریت کنند. خبرگزاری ایلنا در گفت‌وگو با «احسان سلطانی» اقتصاددان و پژوهشگر اقتصادی به بررسی توان زایشگری شغل اقتصادی ایران از دیرباز پرداخته و نموده‌ای آن را در بخش‌های مختلف بررسی کرده‌است.

در ایران سیاست‌های متفاوت و ناهمگونی را در زمینه تحریر یک تقاضا برای ایجاد شغل شاهد بوده‌ایم؛ سیاست‌هایی که در نهایت، الگوهای موفق و بادوامی شکل ندادند. یکی از حوزه‌هایی که دولت‌ها آن را برای نمایش قوای اشتغال‌زایی، مناسب می‌بینند بخش خدمات است، به‌ویژه اینکه کسب و کارهای نوآور هم برای به‌ورود به بخش صنعت، تمایلی را از خود نشان نداده‌اند. آیا بخش خدمات می‌تواند هدف گذاری مناسبی برای توسعه کمی نیروهای حاضر در بازار کار باشد؟

در اقتصاد ایران، بخش خدمات با سهم بیش از ۵۰ درصدی، غالب است و برنامه‌ریزی برای رشد اشتغال، نمی‌تواند بخش خدمات را نادیده بگیرد. در بخش خدمات، فعالیت‌های بازرگانی، بیشترین سهم را از لحاظ میزان اشتغال به خود اختصاص می‌دهند اما بخش انبارداری و خدمات عمومی مانند هتل‌داری، رستوران‌داری، بهداشت، آموزش و خدمات دولتی پس از بخش بازرگانی بیشترین سهم را در ایجاد اشتغال دارند

اما ۴ سال متوالی پیشی گرفتن هزینه‌ها از دستمزدها و درآمد‌ها، به شدت اندازه استفاده از بخش خدمات را کوچک کرده است. در نتیجه «تقاضای موثر» شکل نمی‌گیرد و نشانگرهای سطح تقاضا به حداقل‌هایی می‌رسند. در این شرایط بیش از ۶۶ میلیون خانوار (طبق سرشماری سال ۹۵) توان پرداخت اجاره منازل خود را ندارند. این خانوارها خیلی هنر کنند، تاب‌آوری اقتصادی خود را در سطح حداقل‌ها حفظ کنند. اگر سرشماری سال ۹۵ به‌روز شود، در حال حاضر، بیش از ۸ میلیون خانوار، مستاجر هستند که حاکم از جهش بیش از ۱۰۴ میلیونی در فاصله ۹۵ تا ۱۴۰۰ است. یعنی در این شرایط که بیش از ۲۵ میلیون خانوار در کشور وجود دارد، نزدیک به یک‌سوم خانوارهای کشور، مستاجر هستند که با توجه به سهم ۶۰ درصدی مسکن از هزینه‌های زندگی، این خانوارها قادر به ایجاد تقاضای موثر در اقتصاد نیستند. این عدد قابل ملاحظه ما را وادار می‌کند که به‌پذیریم در بخش خدمات، توان شکل‌گیری رشد متناسب با سطح عمومی تقاضا وجود ندارد و اشتغال چشمگیری هم ایجاد نمی‌شود.

دستمزد ماهانه یک کارگر بیشتر از ۱۵۰ دلار در ماه ارزش ندارد که یک سال پایان سال ۱۴۰۰ حدود ۱۹۵۰ دلار ارزش دارد. امروز این رقم، برابر قیمت یک تلفن همراه مجهز شرکت‌های نام‌دار است

کشاورزی، از دیگر حوزه‌هایی است که به دلیل بروز سریع نموده‌ای

عینی تولید، مورد هدف دولت‌ها قرار می‌گیرد. در سال‌های گذشته خودکفایی در تولید یک محصول و متناسب با آن ایجاد اشتغال، هدف گذاری شده و بر خودکفایی پافشاری شده اما پس از مدتی این خودکفایی دستوری یا از بین رفت یا اینکه مشخص شد با کارسازی آمارهای غیر واقعی صورت گرفته بود. با توجه به تسهیل شدن قوانین سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی، دولت می‌تواند از آن محصولی به نام اشتغال بادوام را برداشت کند؟

در بخش کشاورزی با محدودیت‌های آبی مواجه هستیم و با توجه به سهم حدود ۱۷ درصدی این بخش از اقتصاد، توان لازم برای ایجاد تحرک در اقتصاد وجود ندارد. حتی ایران به دلیل اتساع بیش از حد به واردات محصولات کشاورزی قادر به تنظیم بازار داخل بر اساس تولید داخل نیست و امنیت غذایی‌اش به شدت نیازمند واردات است. طبق اعلام معاونت بررسی‌های اتاق بازرگانی تهران، در فصل بهار ۱۴۰۰ بازار تجارت محصولات کشاورزی و غذایی حدود ۴۶ میلیارد دلار ارزش داشت که تنها حدود ۱۲ میلیارد دلار آن را صادرات تشکیل می‌داد. به این معنا، حدود ۷۵ درصد از نیاز بازار از طریق واردات تأمین شده که حاکی از خروج ۲۴ میلیارد دلار سرمایه از کشور آن هم تنها برای یک فصل است. با توجه به اینکه سالانه حدود ۹۶ میلیارد مترمکعب آب مصرف می‌کنیم و ۹۰ میلیارد مترمکعب آب به کشور وارد می‌شود، می‌توان گفت که «ورشکستگی آبی» عامل اصلی فرار سرمایه از کشور در بازار محصولات باغی و کشاورزی است؛ عاملی که سالانه ده‌ها میلیارد تومان را صرف ایجاد اشتغال در کشورهای میدا واردات به ایران می‌کند. در نتیجه در این بخش هم نمی‌توان اشتغال‌زایی کرد. حتی سیاست دستوری کاهش ۵۰ درصدی واردات محصولات اساسی کشاورزی، نهاده‌های دام و طیور برای دوره ۴ ساله (۱۴۰۱ تا ۱۴۰۵) که مجلس در شهریور ماه آن را مصوب کرد هم ظرفیت اجرا را ندارد.

صنایع ایران با سایر نیروهای قهری مشوق فرار سرمایه تنبیه شده‌اند و حتی سرمایه‌گذاران ترجیح داده‌اند که پول خود را به بازار ملک کشورهای همسایه منتقل کنند. قاعدتا در صورتی که صنایع نتوانند بازگشت سود را با نرخ‌های متعادل و بالاتر از تورم برای صاحبانشان تضمین کنند، فرار سرمایه از صنعت به بازارهای داخلی دیگر یا بازارهای کشورهای همسایه، ادامه خواهد داشت. آیا با تغییر سیاست‌ها و راه انداختن منابع به صورت دستوری به سمت تأمین مالی، تسهیل ارائه مشاوره‌های اقتصادی و حقوقی، کمک به بازاریابی و... می‌توان، اشتغال‌زایی صنعتی را نوید داد؟

صنایع با بالادستی نفت و گاز قابلیت اشتغال‌زایی ندارند. به گفته وزیر نفت، در این صنایع نیاز به سرمایه‌گذاری ۱۶۰ میلیارد دلاری وجود دارد. وزیر نفت هشدار داده که در صورت جذب نشدن این سرمایه، ایران به واردکننده نفت و گاز تبدیل می‌شود. قاعدتا با این وضعیت، نفت و گاز توان اشتغال‌زایی خود را از دست داده است. از طرفی شرکت‌های دولتی، شرکت‌های وابسته به صندوق‌های بانقشستگی و شرکت‌های شبه‌دولتی تولیدکننده و صادرکننده مواد اولیه و خام هستند که ماهیت اشتغال‌زا ندارند. در تشریح وضعیت صنایع کوچک و متوسط هم می‌توان به عامل ۱۰ سال کاهش متوالی نرخ تشکیل سرمایه اشاره کرد. به همین دلیل، صنایع کوچک و متوسط متعلق به بخش خصوصی، فرسوده شده‌اند. عمده فناوری و ماشین‌های به کار گرفته شده در این صنایع، مربوط به ۱۰ تا ۲۰ سال پیش است. اینها حدود ۸۰ درصد از صنایع کشور را تشکیل می‌دهند از طرفی در این سال‌ها که نرخ تشکیل سرمایه پیوسته منفی شده، قیمت‌های کالاهای تولید شده توسط این گروه از صنایع، ۸ تا بیش از ۱۰ برابر شده‌اند. این در حالی است که قدرت خرید، در سطح حداقل ثابت نگه داشته شده و در این مدت تنها حدود ۳ تا ۴ برابر افزایش یافته است. در این شرایط که ۸۰ درصد صادرات (غیر نفتی) بنگاه‌های صنعتی کشور به کالاهای اولیه و کالاهای خام محدود می‌شود، صادرات به محرومیت رشد اشتغال از معنای تهی شده است. اساسا قدرت صادرات وجود ندارد که بر مبنای آن اشتغال شکل بگیرد. حتی با افزایش قیمت مواد اولیه که تقریباً هر ماه اتفاق می‌افتد، این صنایع نمی‌توانند به همین نیمچه بازار صادراتی کشور ملحق شوند برای خود درآمدزایی ایجاد کنند. تنها شانس این صنایع، این است که از ترجیحی بگیرند و بعد از قبل جهش نرخ آن در سطح بازار، سودی را نصیب خود کنند که این هم اساسا ماهیت ضد اشتغال دارد.

صنعت ساخت مسکن، یکی از حوزه‌هایی است که هر دولتی روی آن دست می‌گذارد. با توجه به اینکه اخیرا دولت و مجلس در حال برنامه‌ریزی برای ساخت ۲ میلیون واحد مسکن هستند و با همسویی این دو، اراده‌ای فرادستگاهی شکل گرفته، اشتغال‌زایی در آن تضمین می‌شود؟

مسکن ظرفیت ایجاد ۲ تا ۳ میلیون شغل به شکل مستقیم و به همین اندازه هم قدرت ایجاد اشتغال به شکل غیرمستقیم را دارد اما به دلیل شوک‌های قیمتی و تشکیل حباب در قیمت دارایی‌ها، قیمت ساختمان به اندازه‌ای بالا رفته که دیگر خریداران سال‌های گذشته، توان خرید آن را ندارند. مسکن بخشی است که نسبت به سایر بخش‌ها با هزینه به مراتب کمتر امکان اشتغال‌زایی را دارد. طبق آمارهای معاونت بازرگانی شهری و مسکن وزارت

زمانی می‌توانیم به آینده اشتغال امیدوار باشیم که قیمت‌ها به صورت دستوری و تحمیلی بالا نروند. شبهه‌ورثی که با نرخ‌های غیر واقعی شکل گرفته، توسط دولت‌ها محافظت می‌شود

راه‌و شهرسازی، می‌توان با ۲ میلیارد تومان ۱۰۰ شغل در حوزه مسکن ایجاد کرد، در حالی که برای ایجاد همین تعداد شغل در بخش حمل و نقل و ارتباطات باید ۳ میلیارد تومان و در صنایع نفت، گاز و معدن ۳۰ میلیارد تومان سرمایه‌گذاری کرد. با این حال، عامه مردم نه تنها قدرت خرید ساختمان را ندارند، بلکه قدرت اجاره را هم ندارند. با توجه به اینکه سناریوی تعمیق «کودتوری» را در آینده پیش‌بینی می‌کنم، با افت شدید تقاضا در بازار مسکن مواجه می‌شویم.

اشاره کردید که تا قدرت خرید شکل نگیرد، توان خلق تقاضای موثر وجود نخواهد داشت اما مولفه‌هایی که بر قدرت خرید اثر گذاشته‌اند را چگونه باید مدیریت کرد؟

می‌رساند که نرخ را باید واقعی شود و قیمت‌هایی که به صورت دستوری بالا نگه داشته شده‌اند، اصلاح شوند. این گونه قدرت خرید به صورت طبیعی بازمی‌گردد. هر عاملی که با افزایش قیمت‌ها هم‌نوایی کند، به مشکلات دامن می‌زند و به کود همراه با تورم عمق می‌دهد. در حال حاضر با ناترازی که بین بخش حقیقی و مالی رخ داده، قیمت‌های ارز، سهام و قیمت کامودیتی‌ها به شدت بالا رفته است. در مقابل بخش حقیقی اقتصاد، رشد نکرد است. در ۴ سال گذشته، تولید ناخالص داخلی، ۳ تا ۴ برابر شده اما قیمت دارایی‌ها ۸ تا ۱۲ برابر رشد کرده است. شکاف بین بخش حقیقی و مالی مانع از این می‌شود که اقتصاد به خود تکیانی بدهد. با این قیمت‌ها، طبیعی است که کودتوری، با سرعت بیشتری احیا شود. جز این اتفاقی خاص دیگری را تجربه نخواهیم کرد.

هنگامی که از تأمین مالی صحبت می‌شود، یک الگو به ذهن می‌رسد و آن اتصال بانک‌ها به محیط تولید است. با این حال، بانک‌ها ترجیح می‌دهند که خود را درگیر فضاهای دارای ریسک نکنند. از طرفی بانک مرکزی مدام هشدار می‌دهد که بانک‌ها رشد ترازنامه‌هایشان را مدیریت کنند و خود را درگیر قرض دادن‌های غیر اقتصادی که امکان بازگشت را ندارد، نکنند. با این وضعیت، دولت می‌تواند بانک‌ها را با «اشتغال‌زایی» توجیه کند؟

مشخص نیست که تزریق منابع بانکی

به واحدها یا چه منابعی انجام خواهد شد. بانک‌ها همین حالا دچار کمبود منابع هستند. ارزیابی ما نشان می‌دهد که ۴۰ درصد نقدینگی کشور یعنی رقمی حدود ۱۴۰۰ هزار میلیارد تومان توسط بانک‌ها جذب سپرده شده اما به جای آنها تسهیلات پرداخت نشده است. فعالیت غالب اقتصاد ایران، خلق پول توسط بانک‌ها با تحریک دولت و در کنار دولت است که ۵۰ درصد آن توسط بانک‌های خصوصی انجام می‌شود. زمانی که عرضه اوراق قرضه ۲۰ برابر می‌شود، یعنی اتکاب اوراق گذاشته شده است. البته اوراق منتشر شده پشتوانه‌ای ندارند یا اینکه اوراق دیگری را چاپ می‌کنند که در عوض بدهی دولت با سود پیش‌بینی شده در سرسید، معاوضه شوند. در مجموع، نظام مالی‌ای پیش‌بینی شده که روی آن به خوبی نوسانگیری و سفته‌بازی شکل گیرد

ناترازی که بین بازارهای مالی و بازارهای دارایی‌ها و بخش حقیقی اقتصاد شکل گرفته، تولید و تجارت در خدمت توسعه صنعتی، رشد اشتغال، افزایش نرخ تشکیل سرمایه، نوآوری و... را فلج کرده است. اشاره کردم که در ۴ سال گذشته نرخ اسمی تولید ناخالص داخلی ۳ تا ۴ برابر شده اما میزان رشد بازار سرمایه ۱۲ برابر، رشد قیمت مسکن ۸ برابر، رشد قیمت دلار ۷ برابر و کامودیتی‌ها ۱۰ برابر بوده است. اگر قاعده که بر شمرده‌اید، نشان می‌دهد که اقتصاد ایران با سرعت زیادی در حال فاصله گرفتن از مکانیسم‌های اقتصادی خود تنظیم‌گر برای تأمین معاش مردم است.

به نظر می‌رسد که دولت‌ها در مورد شکاف بین بخش‌های نام برده، خود را به فراموشکاری زده‌اند. این شکاف همه چیز را می‌بلعد. حتی اگر پول به بخش‌های دارای ظرفیت استخدام نیرو تزریق شود، با فاصله در دارایی‌ها و بخش مالی قرار می‌گیرد. زمانی می‌توانیم به آینده اشتغال امیدوار باشیم که قیمت‌ها به صورت دستوری و تحمیلی بالا نروند. شبهه‌ورثی که با نرخ‌های غیر واقعی شکل گرفته، توسط دولت‌ها محافظت می‌شود. زمانی که ثروت اقلیت ۳ درصدی که برای کسب آن زحمت نکشیده و سرمایه‌گذاری نکرده را افزایش دهند، ۹۷ درصد دیگر فقیرتر می‌شوند؛ یعنی شغل پیشکش این جامعه نمی‌تواند حرکت کند و قفل شده است. از ۸۰ تا ۹۰ درصد مردم قدرت مصرف خود را از دست داده‌اند. می‌خواهید تولید کنید که چه کسی آن را مصرف کند؟ در نتیجه مسأله اصلی شکاف بین بخش مالی و بخش حقیقی است و ناترازی بخش مولد و غیر مولد است. هنر می‌کنند که مواد خام اولیه، آب، سوخت، برق و... را با پائنه‌های سنگین و مفت و مجانی به یک‌سری بنگاه می‌دهند

چند سالی است که گفته می‌شود بازار کار ایران، جذابیت خود را برای اشتغال از دست داده است. بر این اساس، اگر زمانی نیروی کار متخصص و مجرب به کار نیاز داشتند و کاری وجود نداشت، امروز به دلیل چسبندگی دستمزدها به یک‌دیگر و قرار گرفتن دستمزد کارگر ساده، متخصص فنی و مجرب غیر فنی در یک سطح و خیز مستمر هزینه‌های زندگی به سمت سطوح بالاتر، طرف



درآمد مشاغل کاری بی‌ارزش است. اگر معادل ۱۰ هزار دلار یعنی حدود ۲۷۰ میلیون تومان، در بانک بگذارید، ماهی ۴ میلیون تومان سود دریافت می‌کنید. این عدد یعنی شغل یک کارگر، حدود ۱۰ هزار دلار ارزش دارد

تقاضا با نبود کارگر به تعداد لازم برای اجرای کار خود مواجه است. به نظر می‌رسد که آن نبود قدرت خرید و البته پاسخ سرعتر بازارهای غیر مولد، به نیازهای معیشتی، به شکل دیگری مشکل ساز شده است. نیروی کار در خود انگیزه‌ای را برای کار و فعالیت مولد نمی‌بیند. نیروی کار نمی‌تواند با درآمد ناآشنا از کار زندگی کند و نمی‌تواند برای خودش سرپناه فراهم کند و فرزندآوری داشته باشد. مسأله‌ای که می‌بینیم این است که جوان‌تر جیب می‌دهند در خانه بمانند یا به مشاغل کاذب و پاره‌وقت روی بیاورند. آن قدر فعالیت‌های کاذب با درآمدهای بالا ایجاد شده که جوان اشتیاق کار را متصور نیست. جوانی که ۱۰۰ میلیون تومان از خرید و فروش سهام سود کرده بود، با درآمد ۵۰۰ میلیون تومانی کار نمی‌کند. شوک‌های قیمتی چند سال گذشته جامعه را تخریب و کار را بی‌ارزش کرده است. جوانی که سود معاملات را دیده و با درآمدهای کم در دسر مشاغل کاذب سرگرم شده یا اینکه زدی و کلاهبرداری را سهل‌تر از اشتغال رسمی دیده، از شغل ثابت فراری است. درآمد مشاغل کاری در مقابل سود بانکی هم بی‌ارزش است. اگر امروز معادل ۱۰ هزار دلار یعنی چیزی حدود ۲۷۰ میلیون تومان، در بانک بگذارید، ماهی حدود ۴ میلیون تومان سود دریافت می‌کنید. این عدد یعنی شغل یک کارگر، حدود ۱۰ هزار دلار ارزش دارد. دستمزد ماهانه یک کارگر بیشتر از ۱۵۰ دلار در ماه ارزش ندارد که یک سال آن را در نظر گرفتن عیدی پایان سال ۱۴۰۰ حدود ۱۹۵۰ دلار ارزش دارد. امروز این رقم، برابر قیمت یک تلفن همراه مجهز شرکت‌های نام‌دار است. در نتیجه دستمزد کارگر به اندازه قیمت یک تلفن همراه ارزش دارد. امروز اگر یک نفر بتواند ۲ میلیارد تومان در بانک بگذارد و سود آن را در بازار بچرخاند، معادل حقوق یک کارگر تحصیل کرده در آمد خواهد داشت. بنابراین کار از اساس بی‌ارزش شده است. بررسی‌های میدانی من نشان می‌دهد که در استان‌های یزد، اصفهان، مازندران، تهران و حتی شهرستان محروم ایران شهر، کارفرمایان به شدت نیازمند کارگر هستند اما جوانان ترجیح می‌دهند هر کاری به غیر از ایستادن در کارخانه را انجام دهند. اشتغال در کشور مرعوب دستکاری قیمت و اعمال نفوذ در بازارها به نفع این ۳ درصد اقلیت شده است.

